



اشاره:

در این مقاله، با نشان دادن این که مقاله انتقادی چهار قسمی فریزر (۱۹۹۰) درباره نظریه هابرماس (۱۹۸۹) در مورد قلمرو عمومی چگونه بر نظریه و عملکرد روزنامه‌نگاری عمومی تأثیر می‌گذارد، به بررسی شکاف عنوان شده میان پژوهش آکادمیک مربوط به قلمرو عمومی و کار روزنامه‌نگاری در قلمرو عمومی پرداخته می‌شود. کار فریزر نه تنها توجه را به مسائل نظری مرتبط با عمومیت Publicness معطوف می‌کند که توجه چندانی به آن نشده است، بلکه برنامه‌های مصلحت‌اندیشانه‌ای برای تلاش‌های روزنامه‌نگاری عمومی نیز در بردارد که شیوه‌ای است برای ارزیابی مانایی دموکراتیک نظریه روزنامه‌نگاری عمومی و مبنایی هنجاری برای پیشبرد عملکرد روزنامه‌نگاری عمومی. برخی پیامدهای عملی هر یک از سطور نقد فریزر، در بحثی از ابتکار روابط نژادی «مسأله رنگ» نشان داده شده است. گفتنی است ابتکار مزبور برنده جایزه پولیتزر نشریه بیکن جورنال Beacon Journal چاپ اکرون، اهایو، است. ما نشان می‌دهیم که انتقادات فریزر چطور نه تنها توجه خود را به جنبه‌های مسأله‌آفرین این مبارزه معطوف می‌دارد بلکه می‌کوشیم آنچه را نیز که بیکن جورنال می‌توانست بهتر و به‌گونه‌ای متفاوت انجام دهد، نشان دهیم.

## روزنامه‌نگاری عمومی به عنوان روزنامه‌نگاری توده‌ها

مفاهیم مباحثه هابرماس - فریزر برای روزنامه‌نگاری عمومی

نوشته: تانی هاس؛ لیندا استاینر  
ترجمه: حسن نورائی‌بیدخت

یک طرفدار برجسته روزنامه‌نگاری عمومی اخیراً مدعی شد که گزینه‌های زبان شناختی سرنوشت ساز، اگر نه حیاتی پژوهشگران، پژوهش در زمینه قلمرو عمومی را غیرقابل دسترس و شاید غیرقابل انطباق با کار روزنامه‌نگاری در قلمرو عمومی کرده‌اند (جسی روزن Jay Rosen, ۱۹۹۹). روزن نظریه معتبر یورگن هابرماس Jurgen Habermas درباره قلمرو عمومی را پیچیده‌تر و تکنیکی‌تر از آن می‌داندست که پژوهشگران قادر به مطالعه‌اش باشند. روزن اظهار داشت که به همین ترتیب، خانم نانسی فریزر (Nancy Fraser) آن‌چنان در پشت یک دژ آکادمیک باقی می‌ماند که فقط سایر نظریه‌پردازان انتقادی قادر به درک کار او می‌باشند. به گفته روزن، «بسیاری از مردم می‌دانند که چه‌طور مقاله دقیق و روشنگر فریزر را مطالعه کرده و از آن، چیزهایی بیاموزند. ولی در مقابل، کسانی نیز هستند - از جمله کسانی که در قلمرو عمومی به کار عملی می‌پردازند - که چنین دانش و توانی ندارند. روزن معتقد بود که مطرح ساختن هابرماس و فریزر در قلمرو عمومی احتمالاً در نهایت یک رویداد پژوهشگرانه خواهد بود.

مقاله حاضر، دعوت روزن به ربط دادن یک «زبان سوم» (یعنی چیزی بین نظریه انتقادی و گفتمان ژورنالیستی) به هابرماس و به ویژه به فریزر برای نشان دادن این که نقد چهارگانه فریزر از نظریه هابرماس در زمینه قلمرو عمومی بر نظریه و عمل روزنامه‌نگاری عمومی تأثیر می‌گذارد، را نمی‌پذیرد. کار فریزر نه تنها توجه را به مسائل نظری مربوط به عمومیت (که توجه چندانی بدان مبذول نشده است) معطوف می‌سازد بلکه برنامه‌های مصلحت‌اندیشانه‌ای نیز برای تلاش‌های روزنامه‌نگاری عمومی ارائه می‌دهد. برای اطمینان خاطر باید گفت که فریزر مستقیماً به روزنامه‌نگاری

■ «روزن»، نظریه معتبر یورگن هابرماس درباره قلمرو عمومی را پیچیده‌تر و تکنیکی‌تر از آن می‌داندست که پژوهشگران قادر به مطالعه‌اش باشند.

■ روزن معتقد بود که مطرح ساختن هابرماس و فریزر در قلمرو عمومی احتمالاً در نهایت یک رویداد پژوهشگرانه خواهد بود.

James Fallows رسانه‌ها و بالاخص رسانه‌های خبری را به تضعیف حیات عمومی و کنار گذاردن شهروندان متهم می‌سازند.<sup>۲</sup> اگرچه طرفداران روزنامه‌نگاری عمومی قبول دارند که حیات مدنی و قیدوبندهای مدنی ضعیف شده‌اند ولی می‌گویند که رسانه‌های خبری می‌توانند در تقویت حیات عمومی کارساز باشند. طبق گفته گلاسر Glasser و کرافت Craft، طرفداران روزنامه‌نگاران عمومی معتقدند که هدف از روزنامه‌نگاری نه صرفاً گزارش یا انتقاد از حیات عمومی یا مدنی بلکه پیشبرد و بهبود آن است. بدین ترتیب، وبر خلاف روزنامه‌نگاران متعارف، پژوهشگران و دست‌اندرکاران روزنامه‌نگاری عمومی، جملگی علاقه‌مندند که شهروندان را در مشارکت فعال‌تر و محسوس‌تر در فرایندهای دموکراتیک یاری رسانند. از زمان پیدایش جنبش روزنامه‌نگاری عمومی در حدود ۱۰ سال پیش، چند صد ابتکار در ایالات متحده به اجرا درآمده است. تا به حال، این ابتکارات یا در صدد گسترش چشم‌انداز پوشش خبری مبارزات ورای کاندیداها و مسائل موردنظر کاندیداها بوده است و یا پوشش اصولی سیاست در مسائل و چشم‌اندازهای شهروندان را دنبال کرده است. به‌طور کلی، آنها رایزنی شهروند را در گفت‌وگوی رودرو، از جمله از طریق مشارکت در تریبون‌های جوامع محلی

نمی‌پردازد. با وجود این، کار «فریزر» را می‌توان از لحاظ ژورنالیستی، عمومی دانست. با توجه به محدودیت جا، صرفاً پیشنهادهاى خویش در خصوص به کارگیری انتقادات فریزر از هابرماس را به اختصار بیان می‌کنیم، بدون آن که از کارآیندی عملیاتی آن دفاع کنیم.<sup>۳</sup> با این حال، در عملکرد سرمایه اجتماعی به عنوان مبنایی برای روزنامه‌نگاری عمومی، نقشی برای نظریه در نظر خواهیم گرفت. به گفته پیترز Peters «هر اقدامی در آزمایش و تجربه اجتماعی استحقاق برخوردارى از رهنمود اندیشه را دارد، درست به همان‌گونه که اندیشه‌ها شایستگی آزمون عملکرد را دارند.» از این‌رو، اظهارات مختلف به عمل آمده باید بیش از آن که رهنمود تلقی شود، جاسایگزین‌های بالقوه مفیدی برای عملکردها و انگاره‌های ژورنالیستی متعارف به حساب آید.

انگاره‌های فریزر درباره آنچه که عمومی هست و آنچه که باید عمومی بشود، به ویژه به روزنامه‌نگاری عمومی مربوط می‌شود که دست‌اندرکاران آن به تحول، هدف و نیز عملکرد روزنامه‌نگاری به منظور تقویت دوباره حیات مدنی و تشویق و ترغیب مردم به مشارکت در امور عمومی متعهد هستند. بسیاری از منتقدان خارج از حیطه رسانه‌ها، از قبیل رابرت پوتنم Robert Putnam و نیز منتقدان داخل حیطه مزبور از جمله جیمز فالورز

می‌دانند. گاهی، خود رسانه‌های خبری، ترتیب‌دهنده این میزگردها هستند.<sup>۲</sup> به علاوه، آنان چنین می‌پندارند که ماحصل رایزنی‌های شهروندان، خواه «برنامه کار شهروندان» خوانده شود (روزن، ۱۹۹۶)، خواه «برنامه کار عمومی» (چسریتی Charity، ۱۹۹۵؛ فومی Fouhy، ۱۹۹۴) و خواه «برنامه کار مردم» (فیشکین Fishkin، ۱۹۹۱)، بایستی عملکرد ژورنالیستی را گزارش دهد. با وجود این، عدم نظریه‌پردازی روزنامه‌نگاری عمومی،

۲. آیا روزنامه‌نگاران باید در ایجاد یک قلمرو عمومی وحدت‌بخش منحصر به فرد همکاری کنند، یا هدف باید این باشد که یک قلمرو عمومی متشکل از زمینه‌های گفتمانی چندگانه را تقویت کنند؟  
۳. آیا روزنامه‌نگاران تمایزات شدیدی میان مسائل مورد علاقه عمومی و مسائل مورد علاقه خصوصی قایل هستند، یا دوگانگی خصوصی / عمومی مورد چالش و معارضه قرار گیرد؛ و سرانجام

■ **انگاره‌های فریزر درباره آنچه که عمومی هست و آنچه که باید عمومی بشود، به ویژه به روزنامه‌نگاری عمومی مربوط می‌شود که دست‌اندرکاران آن به تحول، هدف و نیز عملکرد روزنامه‌نگاری به منظور تقویت دوباره حیات مدنی و تشویق و ترغیب مردم به مشارکت در امور عمومی متعهد هستند.**

عمومیت داشتن روزنامه‌نگاری عمومی را به صورت یک پروژه ناتمام باقی می‌گذارد.  
نانسی فریزر مفید واقع می‌شود زیرا او با ملاحظه این که کدام گروه اجتماعی بیشترین نیاز را به کدام نوع مشارکت دارد و کدام نوع شرایط یا جابه‌جایی در قدرت برای به دست دادن راه‌حل‌های دموکراتیک مانا یا پایدار لازم است، از بن‌بست «اطلاعات بیشتر» در برابر «ارتباط بیشتر» می‌گذرد. ما می‌گوییم که انتقادات فریزر (۱۹۹۰) از نظریه قلمرو عمومی هابرماس (۱۹۸۹) توجه را به چهار مسأله از درون به هم مرتبط مورد علاقه روزنامه‌نگاران عمومی، معطوف می‌سازد  
۱. آیا روزنامه‌نگاران باید شهروندان را به فزاتر رفتن از نابرابری‌های موجود میان گروه‌های اجتماعی ترغیب کنند یا شهروندان باید به پرداختن به نابرابری‌های اجتماعی تشویق شوند؟

۴. آیا هدف روزنامه‌نگاران باید دخالت دادن شهروندان در ایجاد افکار عمومی باشد یا آنان باید در صدد آن نیز برآیند که شهروندان را در تصمیم‌گیری سیاسی مشارکت دهند.  
برخی مفاهیم کاربردی هر یک از سؤالات بالا در بحث ابتکار «مسأله رنگ» که در نشریه بیکن جورنال به چاپ رسید و جایزه پولیتزر را نیز به خود اختصاص داد، مطرح شده است. در اوایل سال ۱۹۹۳، بیکن جورنال به تلاش ده‌ماهه‌ای در زمینه روزنامه‌نگاری عمومی مبادرت ورزید تا شناخت و بهبود وضعیت نژادی در اکرون (اهایو) را افزایش بخشد.<sup>۵</sup> در ادامه مقاله خواهیم دید که انتقادات فریزر (۱۹۹۰) نه تنها توجهات را به سوی جنبه‌های مسأله‌آفرین این تلاش معطوف می‌سازد بلکه آنچه را نیز که بیکن جورنال می‌توانست به گونه بهتر و متفاوتی ارائه دهد، یادآور می‌شود.

## مسأله نابرابری اجتماعی

هابرماس (۱۹۸۹) از شهروندان می‌خواهد که با کنار گذاردن نابرابری‌های اجتماعی، به گونه‌ای تعامل کنند که گویی از لحاظ اجتماعی برابر هستند. فریزر (۱۹۹۰) با آن مخالفت می‌ورزد. فریزر این انگاره هابرماس را که برابری اجتماعی از پیش شرط‌های تساوی مشارکت در قلمرو عمومی نمی‌باشد، رد می‌کند. از آنجا که چنین انتزاعی از نابرابری‌های اجتماعی همواره بر آن بوده است که منافع گروه‌های اجتماعی مسلط را بر منافع گروه‌های اجتماعی تابع برتری دهد، فریزر چنین نتیجه‌گیری می‌کند که شهروندان به طور کلی نباید از نابرابری‌های اجتماعی فاصله بگیرند بلکه برعکس باید صریحاً آنها را مضمون‌بندی یا تبیین کنند.

برتری قایل شدن فریزر (۱۹۹۰) برای مشهود ساختن نابرابری‌های اجتماعی نشانگر مسأله‌ای است که پژوهشگران و دست‌اندرکاران روزنامه‌نگاری عمومی به ندرت به آن می‌پردازند: با توجه به گستردگی نابرابری اجتماعی، روزنامه‌نگاران بایستی کدام رایزنی شهروند را بهبود بخشند؟ هابرماس ممکن است از روزنامه‌نگاران بخواهد که شهروندان را طوری به تعامل وادارند که گویی برابری‌های اجتماعی‌ای هستند که در یک زمین هموار بازی می‌کنند حتی اگر این زمین واقعاً «هموار» نباشد. فریزر ممکن است بگوید که روزنامه‌نگاران باید شهروندان را به تصدیق و تبیین نابرابری‌های اجتماعی تشویق کنند.  
روزن (۱۹۹۶) استدلال می‌کند که تأکید بر رایزنی به معنای قرار دادن میکروفن در دست شهروندان نیست، بلکه این تأکیدگذاری، معیار شایسته‌ای از گفتمان به شهروندان عرضه می‌دارد. درباره معیارهای شایسته، جای نگرانی وجود دارد. مردم غالباً میکروفن را

■ کار فریزر نه تنها توجه را به مسائل نظری مربوط به عمومیت (که توجه چندانی بدان مبذول نشده است) معطوف می‌سازد بلکه برنامه‌های مصلحت‌اندیشانه‌ای نیز برای تلاش‌های روزنامه‌نگاری عمومی ارائه می‌دهد.

■ هر اقدامی در آزمایش و تجربه اجتماعی استحقاق برخورداری از رهنمود اندیشه را دارد، درست به همان‌گونه که اندیشه‌ها شایستگی آزمون عملکرد را دارند.

می‌گیرند و به وراجی و پرچانگی می‌پردازند. با وجود این، ورای درخواست از روزنامه‌نگاران برای قایل شدن معیار شایسته‌ای از گفتمان برای شهروندان در مهیاسازی رایزنی شهروند، روزن مشخص نمی‌کند که روزنامه‌نگاران باید چه نوع رایزنی را تشویق کند و نیز روشن نمی‌سازد که روزنامه‌نگاران چگونه می‌توانند چنین گفتمانی را به وجود آورند. (گیتلین، Gitlin، ۱۹۹۸)، البته به خاطر مسائلی دیگر، می‌گوید «اگر دموکراسی مستلزم رایزنی است، پس دستیابی برابر به شرایط رایزنی در خصوص ورود اشخاص به دنیای اجتماعی دموکراسی، جنبه‌ای اصولی پیدا می‌کند. به علاوه، آنچه که ممکن است ظاهراً ارزش‌های جهان‌شمول و مصلحت عموم را موجب شود، ممکن است صرفاً منافع و علایق گروه‌های کوچک را به پیش ببرد.<sup>۶</sup>

به زبان صریح‌تر، پژوهشگران و دست‌اندرکاران روزنامه‌نگاری عمومی به‌ندرت به این نکته می‌پردازند که چطور ممکن است که رایزنی شهروند تحت تأثیر نابرابری اجتماعی قرار گیرد. تا حدودی، مسأله «نابرابری اجتماعی» همچنان به صورتی نظریه‌پردازی نشده باقی می‌ماند زیرا «جامعه» یک مرکز یکپارچه و در قیدوبند منافع و ارزش‌های مشترک تلقی می‌شود با توجه به سکونت داشتن در یک سرزمین جغرافیایی مشخص، گمان

می‌رود که اعضای جامعه با مسائل مشترکی مواجهند و پنداره بزرگی از مصلحت عمومی دارند که آنان را در رسیدن به راه‌حل‌های مورد توافق همگان برای مسائل یاد شده، یاری می‌رساند.<sup>۷</sup> به‌طور مثال مریت (Merritt، ۱۹۹۸) حیات عمومی را در شرایط مسائل مشترک و اهداف مشترک توصیف می‌کند. به همین صورت روزن (۱۹۹۷) «قراردادن مردم به عنوان شهروند» را با «رفتار کردن با آنان به عنوان یک کلیت و دارای منافع مشترک» برابر می‌داند. این دیدگاه جهان‌گرایانه از جامعه، پژوهشگران و دست‌اندرکاران روزنامه‌نگاری عمومی را بر آن می‌دارد که فرض را بر این قرار دهند که شهروندان، چنانچه با احترام و تفاهم متقابل با هم رفتار کنند، قادر خواهند بود به راه‌حل‌های مورد توافق درباره مسائل مشترک دست یابند. به‌طور مثال، چرتی (۱۹۹۶) می‌گوید «اگر یک طرف گفت‌وگو مؤدب باشد، طرف دیگر نیز با ادب رفتار خواهد کرد؛ آن دو به‌گونه‌ای گفت‌وگو خواهند کرد که بیشتر روی راه‌حل متمرکز باشد تا شکوه و شکایت.»

ولی، این انگاره از جامعه و رایزنی شهروند این نکته را که چگونه اکثر جوامع امریکایی به گروه‌های اجتماعی چندگانه‌ای تقسیم شده‌اند را نادیده می‌گیرد، آنچه که فریزر آن را «روابط تسلط و تابعیت» می‌نامد و به واسطه عواملی چون نژاد، طبقه و جنسیت شکل یافته (و

یا می‌شکند). ناهموگون بودن اجتماعی (یعنی نابرابری) ممکن است پیدایش انگاره فراگیر و مشترکی از خیر عمومی را با مانع روبه‌رو کند. وفاق ممکن است حتی مناسب‌ترین یا برجسته‌ترین هدف نباشد. به گفته هاکت Hackett و ژائو Zhao (۱۹۹۸)، پژوهشگران روزنامه‌نگاری امکان‌پذیری وفاق جامعه را دست بالا می‌گیرند زیرا آنها میزان علایق و دیدگاه‌های متعارف را نادیده می‌انگارند. یک وفاق آشکار نیز اگر منظور از آن تأیید یک موقعیت ناعادلانه یا ممانعت از مناظره بیشتر باشد، ذاتاً مطلوب نیست.

به علاوه، به‌طوری که از بحث قبلی برمی‌آید، زبان روزنامه‌نگاری باعث می‌شود که «گفت‌وگوی رودرو» با «رایزنی رسانه‌ای شده» تفریق شود. به گفته گلاسر و کرافت (۱۹۹۸) و تامپسون (Thompson، ۱۹۹۵) رایزنی همواره جنبه گفت‌وگو ندارد. رایزنی حتی همواره مستلزم گفت‌وگوی رودرو نیز نیست. آنان می‌گویند دموکراسی رایزانه لزوماً در جایی شروع نمی‌شود که دموکراسی مشارکتی آغاز می‌شود. به جای تلاش برای انجام گفت‌وگوی رودرو میان شهروندان به خاطر یافتن راه‌حل‌های اجماعی برای مسائل مشترک، روزنامه‌نگاران ممکن است نظر فریزر (۱۹۹۰) را دنبال کنند و بکوشند تا شهروندان را در بررسی منافع مختلف و بالقوه متعارض خویش یاری رسانند. از یک طرف، این امر ممکن است از طریق مورد بحث قرارداد نوابرابری‌های اجتماعی عمده، عملی شود. یعنی، شهروندان نیازمند فرصت‌هایی هستند تا موقعیت‌های اجتماعی خاصی را که از خلال آن، به مسائل و موضوعات خاص نگاه می‌کنند به وجود آورند و در مورد چگونگی تأثیرگذاری این موقعیت‌های اجتماعی بر نظر آنها درباره مسائل و

راه‌حل‌ها، واکنش نشان دهند. از این‌رو، روزنامه‌نگاری عمومی می‌تواند به صورت ابزاری در آید که از طریق آن شهروندان نه تنها درمی‌یابند که علایق متفاوت و احتمالاً متعارضی دارند بلکه متوجه می‌شوند که برخی از منافع ممکن است نیازمند حمایت و پیشبرد بیشتر باشد. فریزر می‌گوید؛ موقعیت‌های اجتماعی تابع همان چیزهایی هستند که به بهبود اجتماعی، نه به موقعیت‌های پیش از این قدرتمند، نیاز دارند.

به منظور تشویق شهروندان به کشف زمینه‌های مربوط به چشم‌اندازهای متعارض، روزنامه‌نگاران احتمالاً به گوش دادن به سخنان توده مردم، به ویژه گوش دادن به خاطر کشف اختلافات پای‌بند خواهند شد (رجوع شود به اندرسون و همکاران، ۱۹۹۴). به همین ترتیب، روزنامه‌نگاری عمومی می‌تواند اذعان و تصدیق (که عمدتاً در اشکال متعارف‌تر روزنامه‌نگاری وجود نداشته است) را تشویق کند دایر بر این که برخی موقعیت‌های اجتماعی، برخی شرکت‌کنندگان را از سخن گفتن در برابر عموم، و از مشارکت کامل در رایزنی شهروند برحذر می‌دارند. بنابراین روزنامه‌نگاران نیازمند گوش دادن به سکوت‌ها یا سکوت‌های قریب‌الوقوع نیز هستند. از آنجا که تأکید بر فراگذشتن از جامعه ممکن است خود، ساکت‌کننده بوده و علیه مشارکت شهروندی باشد روزنامه‌نگاران عمومی باید به شهروندان کمک کنند تا ببینند که نابرابری‌های اجتماعی چگونه ممکن است به توان برخی شرکت‌کنندگان در مورد مشارکت بر یک مبنای مساوی، لطمه وارد سازد. به علاوه، روزنامه‌نگاران بایستی خودشان مراقب باشند که چطور عده‌ای ساکت می‌شوند. آنان باید فعالانه در شرایط، و گهگاه در مکان‌ها و در مسائلی که مشارکت آنان را ممکن خواهد ساخت، به دنبال

مردم بگردند. این امر به هدف فریزر در باب مشهود ساختن راه‌هایی که در آن نابرابری اجتماعی، قلمروهای عمومی موجود را تحت تأثیر قرار می‌دهد و تعامل گفتمانی میان آنها را معیوب می‌سازد، کمک می‌کند.

این به معنای آن نیست که روزنامه‌نگاران باید به گونه‌ای بنیادی عمل کنند، نفاق‌افکنی را اشاعه دهند و یا در مورد اثرات اختلافات جزئی مبالغه کنند. به طوری که در بخش بعدی خواهیم دید،

■ **هابرماس (۱۹۸۹) از شهروندان می‌خواهد که با کنار گذاردن نابرابری‌های اجتماعی، به گونه‌ای تعامل کنند که گویی از لحاظ اجتماعی برابر هستند.**

■ **با توجه به سکونت داشتن در یک سرزمین جغرافیایی مشخص، گمان می‌رود که اعضای جامعه با مسائل مشترکی مواجهند و پنداره بزرگی از مصلحت عمومی دارند که آنان را در رسیدن به راه‌حل‌های مورد توافق همگان برای مسائل یاد شده، یاری می‌رساند.**

■ **اگر یک طرف گفت‌وگو مؤدب باشد، طرف دیگر نیز با ادب رفتار خواهد کرد؛ آن دو به گونه‌ای گفت‌وگو خواهند کرد که بیشتر روی راه‌حل متمرکز باشد تا شکوه و شکایت.**

عمومیت و مشارکت، بیشتر است. برخی از مفاهیم ژورنالیستی آرمان رایزنی شهروند، در یک ابتکار روزنامه‌نگاری عمدتاً عمومی خوانده شده، نشان داده شده است: ابتکار «یک مسأله رنگ»، مندرج در نشریه بیکن جورنال اکرون. این گزارش پنج قسمتی به عنوان یک مبارزه نسبتاً متعارف مطبوعاتی به منظور نشان دادن نژادپرستی و نابرابری نژادی در اکرون (اهایو) که تاریخی دراز از تنش‌های نژادی دارد،

انتشار یافته است. بیکن جورنال قبل از هر چیز به استفاده از چندین ابزار متعارف گردآوری اطلاعات روی آورد تا نقش نژاد را در مسکن، آموزش و پرورش، استخدام و بزهکاری مشخص کند. یک قسمت از این گزارش، که در آن از وجود شکاف عظیمی میان واقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی سیاهان و سفیدپوستان پرده برداشته شد (کوکسی Kirksey و همکاران، ۱۹۹۳) مبتنی بود بر داده‌های سرشماری و یک بررسی

روزنامه‌نگاران می‌توانند شهروندان را یاری دهند که میان اختلافات عمده و پیش‌پا افتاده تمایز قائل شوند. به علاوه، روزنامه‌نگاران نباید به گونه‌ای ماشین‌وار یا ساده‌انگارانه فرض را بر این قرار دهند که این هویت‌های منفرد هستند که چشم‌انداز اجتماعی را مشخص می‌کنند. براین اساس، احتمال پیدایش همبستگی از احترام متقابل - که به اختلاف اذعان دارد - نسبت به پیدایش آن از پی‌گیری تجریدی



تلفنی که در سال ۱۹۹۲ توسط دانشگاه اکرون انجام شد. به علاوه، بیکن جورنال، گفت‌وگوهای مفصلی با گروه‌های مطرح دانشجویی سفیدوسپاه ترتیب داده و گزارش‌های کاملی از جریان این گفت‌وگوها ارائه داد. گزارشگران با کارشناسان مختلف درباره نابرابری نژادی نیز مصاحبه‌هایی انجام دادند که از آن میان می‌توان به برخی مقام‌های دولتی محلی و استادان دانشگاه اشاره کرد. اگر چه بیکن جورنال همچنان به استفاده از این داده‌ها ادامه داد، اما حوزه عمل این مبارزه در قسمت دوم آن، چرخش عمده‌ای را شاهد بود. به گفته دیل آلن Dale Allen - از دبیران این گزارش‌ها - بیکن جورنال از عدم توجه عمومی به اولین قسمت این گزارش، دل‌سرد شد. بیکن جورنال می‌خواست کاری فراتر از اطلاع‌رسانی انجام دهد و خوانندگانی را که مایل بودند در یافتن راه حلی برای مسأله، همکاری کنند، گرد هم آورده و دستور کاری برای جامعه تنظیم کند. بیکن جورنال هنگامی که از گسترش دامنه مبارزات خود خبر داد، قول داد که گروه‌های مدنی شهر اکرون را در فرایند توسعه روابط نژادی مشارکت دهد. دبیران این نشریه از اعضای گروه‌های مدنی شهر اکرون خواستند که در صورت تمایل به عضویت در فعالیت‌های چند نژادی، در راستای تحقق اهداف مشترکشان، با دفتر روزنامه تماس بگیرند. بیکن جورنال دو هماهنگ‌کننده پاره‌وقت به کار گرفت، یک وزیر بازنشسته سفیدپوست و یک رئیس مدرسه سیاهپوست بازنشسته. کار این دو، هماهنگ ساختن گروه‌های دارای خواسته‌ها و علایق مشترک بود.

تلاش‌های بیکن جورنال در واقع در خور تحسین است. به زودی، نمایندگان بیش از ۲۰۰ گروه مدنی محلی با روزنامه تماس گرفتند. در نتیجه، در سال ۱۹۹۵، بیکن جورنال به تأسیس یک سازمان

غیرانتفاعی و معاف از مالیات اقدام کرد. این «پروژه گردهم‌آیی» در حال حاضر دارای یک مدیر اجرایی و چهار کارمند پاره‌وقت است که اقدامات و فعالیت‌های مختلف سازمان‌های عضو، دانشجویان و به‌طور کلی، جامعه را هماهنگ می‌سازند. از جمله موفقیت‌های بزرگ دیگر آن می‌توان از تلاش‌های بیکن جورنال در راستای فراتر رفتن از گزارش‌های متعارف و نظر سنجی‌های متعارف نام برد.<sup>۸</sup> در این زمینه، بیکن جورنال سخنرانی عمومی و استماع عمومی را تبلیغ می‌کند. با وجود این، از جمله نقاط ضعف مبارزه بیکن جورنال وجود این پنداره بود که ریشه مسأله نژادی، عدم وجود ارتباط است و تعاملات میان نژادی می‌تواند به

چنانچه بیکن جورنال به قصد برطرف ساختن کشمکش‌های اصلی مربوط به منافع و دیدگاه‌ها رویکرد تعارض‌آمیزی اتخاذ می‌کرد، به موفقیت‌های بیشتری دست می‌یافت. لزومی ندارد که مباحثه به مسابقات پرسروصدا تبدیل شود لزومی ندارد که کشمکش به خاطر خود آن، شکل یک منازعه احساسی بگیرد. برجسته ساختن اختلافات تاریخی از لحاظ قدرت و موقعیت، ظهور مناقشاتی را باعث شد و لذا درجه‌بندی میزان برجستگی منافع متفاوت بین صاحبان قدرت و افراد نسبتاً بی‌قدرت، می‌تواند مفید باشد.

به علاوه، بیکن جورنال می‌توانست اهالی سیاه و سفید اکرون را بر آن دارد که ببینند چطور برخی نابرابری‌های اجتماعی

- اگرچه طرفداران روزنامه‌نگاری عمومی قبول دارند که حیات مدنی و قیدوبندهای مدنی ضعیف شده‌اند ولی می‌گویند که رسانه‌های خبری می‌توانند در تقویت حیات عمومی کارساز باشند.
- رایزنی همواره جنبه گفت‌وگو ندارد. رایزنی حتی همواره مستلزم گفت‌وگوی رودررو نیز نیست.

ممکن است به‌طور واقعی و احساسی، به توان شرکت‌کنندگان برای مشارکت در بحث‌های گروهی متمرکز لطمه وارد آورند. به‌طور مثال، بیکن جورنال گزارش داد که در حالی که بیش از ۳۰ درصد سیاهان اکرون زیر خط فقر زندگی می‌کنند، فقط هشت درصد سفیدپوستان زیرخط فقر هستند (کرسکی و همکاری، ۱۹۹۳). آیا درست است که از سیاهان، که برای رفع نیازهای خویش به‌طور روزمره تلاش می‌کنند، بخواهیم در یک گفتمان وفاق که به‌طور ضدواقعی به صورت بی‌رنگ و انتزاعی ارائه می‌شود، با سفیدهایی که ظاهراً سیاهان را آن‌طور که باید و شاید نمی‌شناسند و درباره سیاهان،

حصول راه‌حل‌های جامع برای مسائل مشترک منجر شود. این رویکرد جامع به رایزنی شهرتند، این نکته را که سیاهپوستان و سفیدپوستان اکرون ممکن است، دیدگاه‌های بسیار متفاوتی در خصوص تجربیاتشان از نژادپرستی و نابرابری نژادی داشته باشند، نادیده گرفت. در واقع، گزارش‌های بیکن جورنال درباره مباحثات گروهی، نشان داد که سیاهان و سفیدها تقریباً درباره همه مسائل، اختلاف‌نظر داشتند.

فریزر (۱۹۹۰) معتقد است که برای کشف ریشه‌های اختلافات موجود، بهتر است که اهالی سیاه و سفید اکرون، ترغیب شوند که خودشان در این زمینه اقدام کنند.

مورد مبالغه نیز واقع شده‌اند (دایر، ۱۹۹۳). جالب‌تر این که، روزنامه‌نگاران سفیدپوست اظهار داشتند که بیکن جورنال، که در آن زمان یک ناشر و تعدادی نویسنده سیاهپوست داشت و الان نیز دارد آنچنان به شدت می‌کوشد تا وجهه‌ای غیر نژادپرستانه از خود نشان دهد که انصاف و صداقت فدا شده است و واقعیت‌گامی به نام مهندسی جامعه‌شناسی، در لفافه‌ای از زیبایی مطرح می‌شود. حتی باب دایر، گزارشگر سفیدپوستی که گزارش مربوط به بحث‌های داخلی را تهیه کرد، اخیراً اظهار داشت که او و همکارانش از تنش به وجود آمده در اتاق خبر، شگفت‌زده شده‌اند: می‌دانید، ما هم مثل سایر بخش‌های جامعه بودیم. ما مدرک و نشانه‌ای نداشتیم (کندی Canedy، ۲۰۰۰). اگر چه بیکن جورنال به خاطر پخش گزارش مربوط به بحث‌های داخلی، شایسته تقدیر است، ولی بحث‌های آنجا آن طور که باید و شاید صادقانه و صریح نبود (دایر، ۱۹۹۳). از آن مهم‌تر این که، این بحث‌های داخلی از لحاظ عاطفی و ژورنالیستی با سایر کارهای ژورنالیستی فرق داشت و آنها روزنامه‌نگاران را از مردم و مسائلی که پوشش می‌دادند، جدا می‌ساختند. این جداسازی با هنجارهای ژورنالیستی متعارف سازگار است اما با نظریه‌پردازی روزنامه‌نگاری عمومی، دست‌کم بدان‌سان که در اینجا درک

## ■ روزنامه‌نگاری عمومی می‌تواند به صورت ابزاری در آید که از طریق آن شهروندان نه تنها درمی‌یابند که علایق متفاوت و احتمالاً متعارضی دارند بلکه متوجه می‌شوند که برخی از منافع ممکن است نیازمند حمایت و پیشبرد بیشتر باشد.

ممتاز و کاملاً بی‌طرفانه‌ای فراتر و یا منفک از جامعه و علایق خاص آن، قرار دارند. در راستای هدف مقاله مزبور، بیکن جورنال از ۱۷ گزارشگر و نویسنده (۹ سفید و ۸ سیاه) دعوت کرد تا گزارش بیکن جورنال در خصوص بزهکاری را مورد بحث و بررسی قرار دهند (رجوع شود به «باب دایر» Bob Dyer، ۱۹۹۳). به همان‌گونه که انتظار می‌رفت، این بحث‌ها، تنش‌های بسیار نژادگرایانه‌ای را در پی داشت. همانند کل جامعه سیاهپوستان، روزنامه‌نگاران سیاه از آن گله‌مند بودند که بیکن جورنال عمدتاً سیاهان را عامل بزهکاری قلمداد کرده است و نیز بزهکاران سیاه در مقایسه با بزهکاران سفید، تیرهای جنجالی بیشتری را در صفحات اول جراید تشکیل داده‌اند. در مقابل، روزنامه‌نگاران سفید نیز از آن شکوه داشتند که نقش سیاهان نه تنها در گزارش‌ها و مقاله‌های منفی مربوط به بزهکاری، کمتر از آنچه هست نمایانده شده بلکه در گزارش‌ها و مقاله‌های مثبت در این زمینه،

بدان اندازه که خود سیاهان از خودشان اطلاع دارند، آگاهی ندارند، شرکت جویند؟ یعنی به قول فریزر (۱۹۹۰) و نیز ساندرا هاردینگ Sandra Harding، ۱۹۹۱، دونا هاروای Donna Haraway، ۱۹۸۸ و سایر نظریه‌پردازان در این زمینه، چرا باید از سیاهان فقیر توقع داشت که به‌خاطر وفاق و همبستگی، به اندازه سفیدپوست‌ها، بازدهی داشته باشند؟

این اظهارات، دیدگاه خاصی از «نژاد» یا «روابط نژادی» (خوب) به دست نمی‌دهد. بلکه برعکس، اظهارات مزبور می‌رساند که بیکن جورنال ممکن است به شیوه‌ای کارآمد، فرصت‌هایی در اختیار ساکنان محلی قرار دهد تا ببینند که خودشناسی نژادی چطور بر نظر آنان در مورد مسائل و راه‌حل‌ها تأثیر می‌گذارد. به علاوه، به‌طوری که در بخش بعدی خواهیم دید، بیکن جورنال می‌توانست به طرز کارآمدی ساکنان محلی را به کشف این نکته ترغیب کند که ببینند نظرشان دربارهٔ مسائل و راه‌حل‌ها چطور تحت تأثیر سایر شاخص‌های اجتماعی، به‌ویژه طبقه و جنس، قرار می‌گیرد.

و سرانجام، توصیهٔ فریزر (۱۹۹۰) به موضوع‌بندی به جای طبقه‌بندی هویت اجتماعی، خود روزنامه‌نگاران را نیز در برمی‌گیرد. نکتهٔ مهم این که، مقاله «یک مسأله رنگ» منتشر شده در بیکن جورنال، از وجود این خط پرده برداشت که مبادا روزنامه‌نگاران وانمود کنند که در موقعیت

■ به گفته فریزر، آرمان هابرماس در مورد یک قلمرو عمومی واحد و وحدت‌بخش، گروه‌های اجتماعی تابع را از عرصه‌های رایزنی میان گروهی درباره نیازها و علایق موردنظرشان محروم می‌سازد.

می‌شود، سازگاری ندارد.

### ساختار قلمرو عمومی

روزنامه‌نگاران چطور می‌توانند شهروندان را در اظهارنظر راجع به موقعیت‌های اجتماعی مختلفی یاری رسانند که از خلال آنها به مسائل خاص مورد نظرشان، نگاه می‌افکنند؟ این مسأله که روزنامه‌نگران چه نوع قلمرو عمومی را باید ترویج دهند، نتیجه همان سؤال مربوط به این است که آیا نایب‌رئی‌های اجتماعی باید مطرح شود یا باید کنار گذاشته شده و چندان مورد توجه پژوهشگران روزنامه‌نگاری عمومی قرار نگیرد.<sup>۱۰</sup> هابرماس (۱۹۸۹) یک قلمرو عمومی واحد و وحدت‌بخش، به عنوان ابزار بذل توجه به مسائل مورد علاقه مشترک همه اعضای جامعه را خواستار می‌شود. به عنوان ابزاری برای بذل توجه به مسائل مورد علاقه گروه‌های اجتماعی مختلف یک جامعه، فریزر (۱۹۹۰) از تقویت یک قلمرو عمومی متشکل از حیطه‌های گفتمانی چندگانه که گرد پایگاه‌های مشخص محبت و علاقه به وجود آمده‌اند، جانبداری می‌کند. فریزر آن آرایه‌های نهادینی را توسعه می‌بخشد که در کاستن از شکاف موجود در برابری مشارکتی بین گروه‌های مسلط و تابع بیشترین کارایی را داشته باشند.

به گفته فریزر، آرمان هابرماس در مورد یک قلمرو عمومی واحد و وحدت‌بخش، گروه‌های اجتماعی تابع را از عرصه‌های رایزنی میان گروهی درباره نیازها و علایق مورد نظرشان محروم می‌سازد، یعنی این که توسط گروه‌های اجتماعی مسلط، مورد نظارت یا کنترل قرار نمی‌گیرند. فریزر از یک قلمرو عمومی متشکل از حیطه‌های گفتمانی جانبداری می‌کند زیرا در جوامع از لحاظ اجتماعی لایه لایه، آرایه‌هایی که جروب‌بحث در میان مجموعه‌ای از گروه‌ها به راه می‌اندازند، آرمان برابری در

مشارکت را در مقایسه با یک توده برجسته، فراگیر و واحد به طرز بهتری پیش می‌برند.<sup>۱۱</sup>

به دنبال اسپواک (Spivak, ۱۹۸۸) و فلسکی (Felsky, ۱۹۸۹)، فریزر (۱۹۹۰) خواستار مشارکت «ضد توده‌های تابع» می‌شود. این امر مستلزم حیطه‌های گفتمانی‌ای است که در آن اعضای گروه‌های اجتماعی تابع می‌توانند «ضدگفتمان»‌هایی ابداع کرده و رواج دهند

### ■ اگر گروه‌های اجتماعی تابع بخواهند از فرصت‌هایی برای تبیین علایق خاص خویش تا بدان اندازه که گروه‌های اجتماعی مسلط در اختیار دارند، برخوردار باشند، ابتکارات روزنامه‌نگاری عمومی بایستی یک قلمرو عمومی متشکل از حیطه‌های گفتمانی چندگانه را تغذیه کند.

می‌کند که شخصیت از بند رسته و گرایش تبلیغات‌چپانه توده‌ها این واقعیت را آشکار می‌سازد که مردم در بیش از یک جامعه عضویت دارند و این که عضویت توده‌های مختلف ممکن است اندکی تداخل داشته باشد. به طور کلی، ضد توده‌های تابع نمایانگر توده‌هایی هستند که منافعشان توسط توده‌های مسلط مستثنی شده است و لذا آنان نیازمند و سزاوار کسب فرصت‌هایی برای ایجاد عملکردها و هنجارهای گفتمانی جایگزین هستند طوری که دامنه گفتمانی قلمرو عمومی را گسترش بخشند. در عین حال، علت گرفتن زبان هابرماسی نشان‌دهنده این آرمان اصلی است که این توده‌ها در قلمرو عمومی فعالیت می‌کنند، یعنی آزاد از کنترل دولتی، شرکتی و حتی خانوادگی و به شیوه‌هایی که انتقاد بی‌قیدوبند و مستقیم از قلمروهای دیگر یعنی قلمروهای دولتی، شرکتی و محلی را امکان‌پذیر می‌سازد.

که از طریق آنها، تعابیر و برداشت‌های متناقض هویت‌ها، علایق و نیازهایشان را تنظیم کنند. فریزر می‌گوید، از لحاظ آرمانی، ضد توده‌های تابع به منزله فضاهای کناره‌گیری و گروه‌بندی مجدد عمل می‌کنند. در عین حال، آنها باید به منزله پایگاه‌ها و میادین آموزشی برای فعالیت‌های نگران‌کننده‌ای عمل کنند که در راستای توده‌های گسترده‌تر هدایت می‌شوند. این عملکرد دوگانه، گرایش «تبلیغات‌گر» را در برابر گرایش «انزواطلب» ضد توده‌ها، نمایان می‌سازد. فریزر توانش یا پتانسیل منجیانه دیالکتیک بین این دو عملکرد را ارج می‌نهد. او این دیالکتیک را به منزله قادر ساختن ضد توده‌های تابع به برهم زدن، اما نه از بین بردن مزایای مشارکت ناعادلانه اعضای گروه‌های اجتماعی مسلط، تلقی می‌کند.

پنداره فریزر (۱۹۹۰) از قلمرو عمومی، از حیطه‌های گفتمانی چندگانه تشکیل شده است و لذا نباید به عنوان



■ پنداره فریزر (۱۹۹۰) از قلمرو عمومی، از  
حیطه‌های گفتمانی چندگانه تشکیل شده است و لذا  
نباید به عنوان الگوی اصالت‌گرایانه‌ای از عمومیت،  
که انزوای طلبی را در میان شرکت‌کنندگان ترویج  
می‌کند، درک شود.

دست این قبیل بازیگران، حتی  
خیره‌خواه‌ترین آنها، گذارند، نه همانند  
شهروندان عادی، بلکه به عنوان عوامل  
سیاستمداران و گروه‌های فشار با  
موضوعات و مسائل مورد نظر برخورد  
خواهند کرد.<sup>۱۳</sup>

ولی این هشدارها، احتمالاً آنچه را که  
می‌تواند یک پروژه بالقوه بلند پروازانه  
باشد، به پروژه‌ای کم‌مایه و بدون جهت  
تبدیل خواهد کرد. مسأله‌آفرین‌تر از همه  
این است که این بی‌توجهی به شیوه‌ای که  
جوامع باید مطابق آن همکاری کنند و نیز  
بی‌توجهی به این که جوامع به چه منظور  
باید همکاری نمایند (مثلاً عدم  
نظریه‌پردازی عمومیت)، هر چند به زبان  
بی‌طرفی سیاسی، می‌تواند روزنامه‌نگاری  
را به خدمت گروه‌های اجتماعی مسلط بر  
گروه‌های اجتماعی تابع، در آورد. به گفته  
کلمن، در مورد پرداختن به خواسته‌های  
متعالی جامعه، روزنامه‌نگاران ممکن  
است صرفاً منافع کسانی را تقویت کنند که  
می‌کوشند خویش را طوری نشان دهند  
که گویی نماینده کل جامعه هستند. در  
این صورت، اتخاذ یک موضع سیاسی  
بی‌طرف نیز به اندازه‌ی مشغولیت ذهنی  
متعارف به صحت و درستی واقعی، از  
وضعیت موجود جانبداری می‌کند. گلاسر  
معتقد است که مشغولیت ذهنی  
روزنامه‌نگاری عمومی به این فرایند، کار  
اتحاد روزنامه‌نگاران با گروه‌های اجتماعی  
مرتبط با منافع سیاسی یا حزبی را دشوار  
می‌سازد: عمداً یا سهواً، ترس  
روزنامه‌نگاری عمومی از جانبداری از یک  
گروه خاص، سبب می‌شود که  
روزنامه‌نگاران از همان مراکز قدرتی که  
احتمالاً می‌توانند در سطح محلی، ملی،  
منطقه‌ای، و حتی جهانی تغییراتی پدید  
آورند، فاصله بگیرند. (گلاسر، ۱۹۹۹).

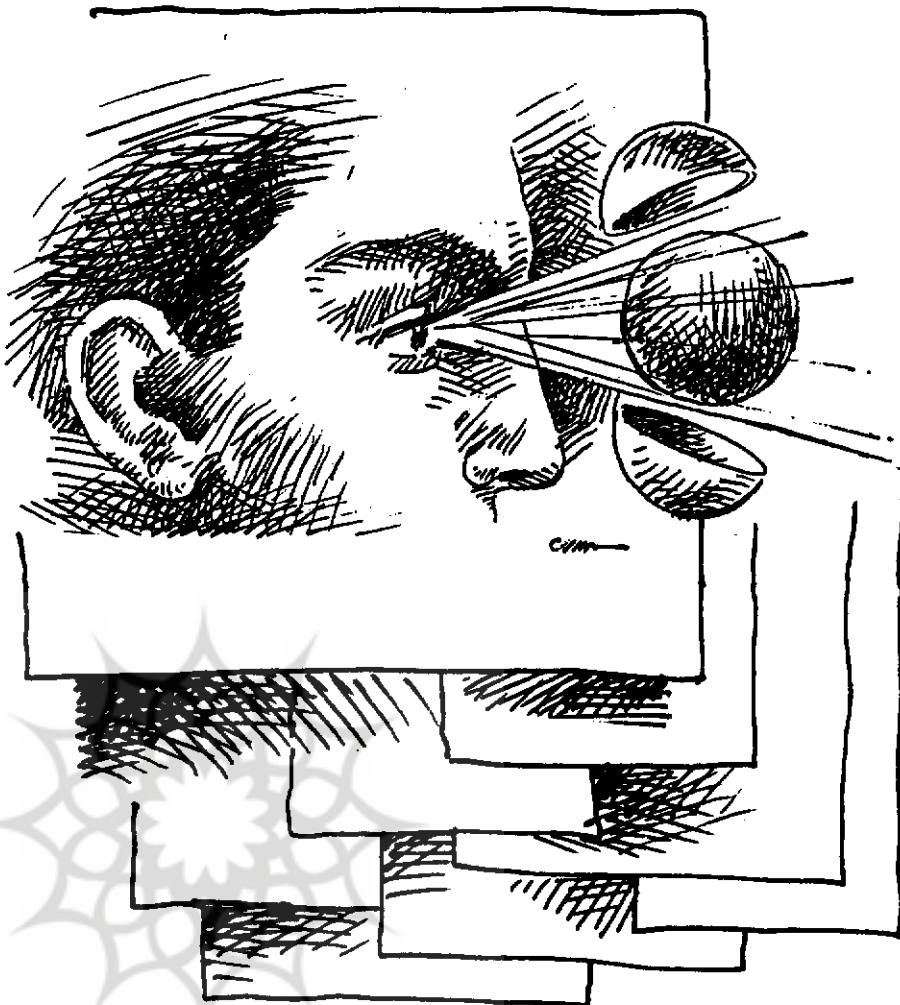
به دنبال فریزر (۱۹۹۰)، مبارزه «یک  
مسأله رنگ» عنوان شده در نشریه بیکن  
جورنال می‌توانست الگوی

به تقویت منافع انتزاعی و متعالی محدود  
سازند، به شدت تضعیف می‌کند.  
مسأله «بی‌طرفی» روزنامه‌نگاری در  
سطح وسیعی میان پژوهشگران  
روزنامه‌نگاری عمومی مورد بحث و  
بررسی قرار داشته است. روزن (۱۹۹۹) و  
اوستین (Austin, ۱۹۹۷)، روزنامه‌نگاران  
را اعضای مسئول جامعه می‌دانند که  
توجه بسیار به حیات عمومی دارند و در  
نتیجه نگران این هستند که آیا رایزنی  
اصلی شهروند در هنگام نیاز انجام می‌گیرد  
و آیا جوامع با مشکلات و مسائلشان  
درگیر می‌شوند یا خیر. از سوی دیگر،  
روزن روزنامه‌نگاران (از جمله  
دست‌اندرکاران روزنامه‌نگاری عمومی) را  
متفاوت از دیگر بازیگران، از جمله  
سیاستمداران، گروه‌های فشار، و  
شهروندان، می‌داند. بنابراین، او به  
روزنامه‌نگاران هشدار می‌دهد که در برابر  
طرح‌های خاص، کاندیداهای خاص، و  
برنامه‌های گروه‌های فشار، بی‌طرف  
بمانند. روزن این خواسته را مطرح  
می‌سازد تا روزنامه‌نگاران را از استیلا بر  
فعالیت مدنی بر حذر دارد و کار  
روزنامه‌نگاری را از کار سیاست جدا سازد.  
کلمن (Coleman, ۲۰۰۰) نیز با  
روزنامه‌نگارانی که از طریق همکاری با  
سیاستمداران، سازمان‌های دولتی یا  
گروه‌های فشار، در حیات عمومی مداخله  
می‌کنند، مخالفت می‌ورزند. کلمن از آن  
هراس دارد که اگر روزنامه‌نگاران دست در

باز هم نقد فریزر (۱۹۹۰) با  
دست‌اندرکاران و پژوهشگران  
روزنامه‌نگاری عمومی چالش می‌نماید تا  
جوامع را به عنوان گروه‌های اجتماعی  
چندگانه در حال شکل، با منافع و  
خواسته‌های متفاوت و بالقوه متضاد  
تفهیم کند. اگر گروه‌های اجتماعی تابع  
بخواهند از فرصت‌هایی برای تبیین علایق  
خاص خویش تا بدان اندازه که  
گروه‌های اجتماعی مسلط از آن  
برخوردارند، برخوردار باشند، ابتکارات  
روزنامه‌نگاری عمومی بایستی یک قلمرو  
عمومی متشکل از حیطه‌های گفتمانی  
چندگانه‌ای را تغذیه کند که در آن،  
گروه‌های اجتماعی تاب می‌توانند تعابیر و  
برداشت‌های تعارض‌آمیز هویت‌ها، علایق  
و نیازهای خود را تنظیم کنند. فراهم آوردن  
صرف «فرصت جداگانه ولیکن برابر»،  
به‌ویژه به صورت کوتاه‌مدت، شاید  
ناکافی باشد چرا که عرضه حیطه‌های  
گفتمانی خاص به گروه‌های اجتماعی  
غالب (خواه به نام برابری یا بی‌طرفی  
انجام گیرد) ممکن است سرانجام برتری  
گروه‌های غالب را تحکیم بخشد. به‌طور  
کلی، گروه‌های اجتماعی غالب اکنون از  
مجموعه‌ای از طرفداران نهادین  
برخوردارند.<sup>۱۴</sup> پس با به کار برده شدن در  
مورد روزنامه‌نگاری عمومی، این الگوی  
تخصیص‌گرایانه عمومیت، مسئولیت  
رسانه‌های خبری را افزایش می‌دهد و این  
ادعا را که روزنامه‌نگاران باید خویشان را

طریق بحث و مناظره گفتمانی مشخص شود، لذا هیچ موضوعی نباید پیشاپیش چنین مناظره‌ای تفکیک گردد. فریزر چنین نتیجه‌گیری می‌کند که تبلیغات دموکراتیک مستلزم فرصت‌هایی است برای گروه‌های تابع تا گروه‌های مسلط را متقاعد سازند که آنچه که در گذشته عمومی تلقی نمی‌شد (یعنی یک مسأله مورد علاقه همان به‌شمار نمی‌رفته) است، اکنون باید عمومی به حساب آید.

فریزر انگاره هابرماس درباره حریم خصوصی را از این لحاظ مورد انتقاد قرار می‌دهد که از نظر ایدئولوژیکی، حد و مرزهای قلمرو عمومی را به گونه‌ای که به زیان گروه‌های اجتماعی تابع تمام می‌شود، حذف می‌کند. فریزر انگاره «حریم خصوصی اقتصادی» را بدان جهت مورد انتقاد قرار می‌دهد که برخی از مسائل را از طریق اقتصادی کردنشان، از ریزنی شهروند جدا می‌سازد: مسائلی چون ضروریات بازار غیرشخصی، یا امتیاز مالکیت خصوصی، یا مسائل تکنیکی مربوط به مدیران و برنامه‌ریزان، جملگی متفاوت با مسائل سیاسی و عمومی. فریزر یک انگاره مشابه حریم خصوصی داخلی را مورد انتقاد قرار می‌دهد که با دادن جنبه شخصی و یا خودمانی به برخی مسائل، آنها را از ریزنی شهروند دور نگاه می‌دارد: انگاره مزبور این مسائل را در زمره امور خصوصی - داخلی یا شخصی - خودمانی در تضاد با امور سیاسی - عمومی جای داده است. این دو شیوه دور ساختن برخی مسائل از ریزنی شهروند، به نفع گروه‌های اجتماعی مسلط و به زیان گروه‌های اجتماعی تابع است. مفهوم این بخش از نقد فریزر این است که روزنامه‌نگاران باید به گروه‌های اجتماعی تابع کمک کنند تا با تمایزات در غیراین‌صورت مستحکم بین منافع عمومی و علایق خصوصی چالش کنند. یعنی، با ترغیب شهروندان به درک



#### مسأله نفع عمومی

فریزر در باب این که چه چیزی «عمومی» و چه چیزی «خصوصی» تلقی می‌شود، سؤال مهمی مطرح ساخته است. نقد فریزر مبین آن است که روزنامه‌نگاران نباید فقط به مسائل و موضوعات مورد علاقه گروه‌های اجتماعی تابع پردازند بلکه باید این گروه‌ها را در شناسایی آنچه که نفع عمومی را از امور خصوصی متمایز می‌سازد، یاری رسانند. فریزر از این لحاظ که ریزنی شهروند باید به پی‌گیری خیرعمومی عمده‌تر منحصر شود و بدین‌سان علایق خصوصی را مستثنی سازد، با نظر هابرماس مخالفت می‌ورزد. فریزر (۱۹۹۰) می‌گوید در غیاب یک چارچوب طبیعی مشخص، آنچه که یک مسأله عمومی خوانده می‌شود باید از

خاص‌گرایانه‌ای از عمومیت به دست دهد، با این تعهد که حیطه‌های گفتمانی خاصی در اختیار ساکنان سفیدوسیاها گذارده شود تا قبل از اقدام مشترک، پیرامون آن میان خودشان به تعمق و بررسی پردازند. در این شرایط، سیاهان فرصت‌هایی می‌یابند تا علایق خاص خودشان را قبل از تعامل با سفیدپوستان، تبیین کنند. به ویژه، بیکن جورنال می‌توانست مطابقت الگوی مباحثات گروه‌های کارشناسی، اما در مقیاسی کوچک‌تر، تریبون‌ها و مجامع ملی تشکیل دهد. بیکن جورنال همچنین می‌توانست بخش‌های مشخص شده‌ای (حیطه‌های گفتمانی مشخصی) در اختیار اهالی سفیدوسیاها قرار دهد که در آن مواضع خاص خویش را به زبان خودشان بیان دارند.<sup>۱۲</sup>

تفاوت‌هایی که در دیدگاه‌هایشان وجود دارد. روزنامه‌نگاران همچنین باید بکوشند تا از اصولی کردن برخی موقعیت‌های اجتماعی (مثل این که برخی از مسائل را «خصوصی» بخوانند و آن را در قلمرو عمومی غیرقابل طرح جلوه دهند) اجتناب ورزند. به جای مسلم پنداشتن تفاوت‌های داخلی در مورد چند دیدگاه موضوعی از پیش تعیین شده، روزنامه‌نگاران باید فرصت‌هایی به

که زنان سیاهپوست کم‌درآمد، بیش از دیگران در معرض تبعیض هستند، این عدم تبیین روابط بین نژاد، طبقه و جنسیت عجیب است. مبارزه یاد شده هیچ‌گاه موضوع طبقه را مطرح نساخت. موضوع جنسیت فقط یک بار مورد بحث قرار گرفت و آن در مقاله‌ای بود که بحث و مناظره یک گروه کارشناسی در میان ساکنان سیاهپوست را مطرح ساخت که راجع به این موضوع بود که چرا سیاهان

■ روزن (۱۹۹۹) و اوستین (Austin, ۱۹۹۷)، روزنامه‌نگاران را اعضای مسئول جامعه می‌دانند که توجه بسیار به حیات عمومی دارند و در نتیجه نگران این هستند که آیا جوامع با مشکلات و مسائلمان درگیر می‌شوند یا خیر.

شهروندان بدهند تا خودشان تعیین کنند که کدام دیدگاه موضوعی به صلاح است.<sup>۱۵</sup> این فرصت‌ها در هسته مرکزی روزنامه‌نگاری عمومی جای دارند. باز می‌گردیم به مبارزه «مسئله رنگ». در حالی که بیکن جورنال دقیقاً به بررسی این امر پرداخت که اهالی سفید و سیاه از لحاظ دیدگاه‌هایشان در باب نژادپرستی و تجربیاتشان در خصوص نابرابری نژادی در محیط کار (مثلاً حریم خصوصی اقتصادی) و در خانه (مثلاً حریم خصوصی داخلی) چه تفاوت‌هایی دارند، نشریه مزبور در این مورد تحقیق نکرد که چطور این قبیل دیدگاه‌ها و تجربیات ممکن است از سوی دیگر نشانه‌ها و مفاهیم اجتماعی، به ویژه طبقه و جنسیت، تحت تأثیر واقع شوند. این دیدگاه‌های موضوعی متعامل، غیرجالب و نامربوط تلقی گردیده و نادیده انگاشته شده‌اند. با توجه به این که تحقیقات و بررسی‌های خود بیکن جورنال نشان داد

بیش از سفیدپوستان با نظام قضایی جزایی سروکار پیدا می‌کنند. طبق این گزارش:

در حالی که این گروه بحث می‌کردند که شمار نامتناسب دستگیری سیاهان ناشی از هدف‌گیری سیاهان است، خانم پتی کانرز Patty Conners - یکی از شرکت‌کنندگان - به خاطر افکار و عقایدش در این زمینه، پوزش خواست. او از خودش پرسید: «این چه کاری بود که من کردم؟» کانرز معتقد است که پرداختن به این مسأله و مسائل دیگر مربوط به نژاد و بزهکاری، مستلزم آن است که مردم نقاب‌های خویش را کنار زنند. او پرسید: «آیا با سیاهان و سفیدها در نظام قضایی، به تساوی رفتار می‌شود؟ خیر. فکر نمی‌کنم اینطور باشد.» ولی بعد اضافه کرد که با زنان نیز به تساوی برخورد نمی‌شود. او ادامه داد: «ایسن کشور توسط مردان سفیدپوست طبقه متوسط اداره می‌شود. اگر خود را با آن انطباق ندهید، مورد استفاده یا سوءاستفاده قرار گرفته و از دور بیرون رانده خواهید شد. زنان نیز همین‌طور.» (لاو Love ۱۹۹۳)

کار فریزر (۱۹۹۰) شامل یک جایگزین یا الترناتیو است: بیکن جورنال می‌توانست اهالی اکرون را ترغیب کند که ببینند چگونه نشانه‌ها و مفاهیم اجتماعی غیر از نژاد ممکن است بر دیدگاه‌ها و تجربیات آنان در خصوص نژادپرستی و نابرابری نژادی تأثیر بگذارد.<sup>۱۶</sup> به علاوه، بیکن جورنال با پذیرفتن این که یک مسأله شخصی چطور سیاسی هم هست می‌توانست و رای آنچه که به‌طور متعارف به عنوان مسائل عمومی - سیاسی تلقی می‌شوند، عمل کند. برخی از طرف‌ها ممکن است ترجیح داده باشند که برخی موضوعات و مسائل خصوصی، از جمله روابط، را نامشهود و در نواحی پشت صحنه باقی گذارند. با وجود این، بیکن جورنال می‌توانست تبیین دوباره‌ای برای رایزنی شهروند و آرایه‌ای از روابط - داخلی، رمانتیک، میان - دفتری، و محله‌ای - ارائه دهد. به گفته گلاسروکرافت (۱۹۹۸)، هدف اولیه روزنامه‌نگاری عمومی نه تضمین این که همه مردم به اظهارنظر پردازند بلکه تضمین این است که هر آنچه که ارزش گفته شدن دارد، گفته شود. این امر ممکن است در بردارنده موضوعات و مسائلی باشد که در غیراین صورت تابو تلقی می‌شوند. به علاوه، فاصله گرفتن از پروژه تنویر و روشنگری هابرماس، که برای نژاد و جنسیت - و سکس - فصل مشترک قائل است ممکن است اختلالاتی (در معنای مثبت آن) در احساسات و شوروهیجان پدید آورد. بیکن جورنال می‌توانست با حالت‌های جایگزین قالب‌بندی، شاید حتی تولید نسخه‌های چندگانه‌ای از یک مقاله واحد را تجربه کرده باشد که هر کدام از این نسخه‌ها از یک منظر متفاوت مرتبط با نژاد، طبقه و جنسیت ولیکن از ابعاد گوناگون، تبیین شده و با استفاده از شیوه‌ها و ابزار نگارشی متفاوت نوشته شده باشد. از جمله در بحث‌های گروه‌های

آرایه‌های دموکراتیک مستقیم را طلب می‌کند، حال آن که گاهی ممکن است گونه‌های انتخابی، مناسب‌تر باشند.<sup>۱۷</sup>

مشارکت در رایزنی شهروند هر چقدر هم که از لحاظ نمادین، رضایت‌بخش باشد، به خودی خود به تغییر شکل سازماند منجر نمی‌شود. بنابراین، معدودی پژوهشگر روزنامه‌نگاری عمومی (و حتی روزنامه‌نگارانی معدودتر) از ابتکاراتی جانبداری می‌کنند که شهروندان را یاری می‌رسانند که نه تنها رایزنی کنند، بلکه برای حادترین مسائل و مشکلات خویش نیز راه‌حلی‌هایی ملموس بیندیشند و عملی سازند. ولی این پرسش باقی می‌ماند که در مورد آرمان مشارکت اساسی شهروندان، چه موقع باید فشار وارد ساخت. به‌طور قطع، روزنامه‌نگاری عمومی از طریق خوش‌ظاهر ساختن سازمان سیاسی یا مبالغه نمودن در فرصت‌های شهروندان برای اقدام مؤثر، به دموکراسی خدمت نمی‌کند. در واقع، منتقدان بسیاری هشدار داده‌اند که تأکید روزنامه‌نگاری عمومی بر مشارکت داوطلبانه جامعه، احتمالاً به منافع تحکیم یافته نخبگان خدمت خواهد کرد. به‌طور مثال پارسی (Parisi, ۱۹۹۷) استدلال می‌کند که تأکید روزنامه‌نگاری عمومی بر مشارکت داوطلبانه جامعه ممکن است به عنوان شاهدی دال بر یک اتحاد اصولی با گروه‌های مسلط تعبیر شود و لذا روزنامه‌نگاری عمومی را بتوان سلطه‌جویانه خواند - یعنی شیوه‌ای از سازگار کردن تضادهای فعلی گردآوری خیر بدون آن که دگرگونی عمده‌ای در آن صورت گیرد. او می‌افزاید: «تأکید روزنامه‌نگاری عمومی بر قدرت و مسئولیت‌پذیری شخصی و حل و فصل آن توسط خودمان، به راحتی به یک نیروی سیاسی تبدیل می‌شود و آن هنگامی است که اندیشه صرف خیر عمومی بدان‌سان که در برنامه‌های

## ■ روزنامه‌نگاران نباید فقط به مسائل و موضوعات مورد علاقه گروه‌های اجتماعی تابع بپردازند بلکه باید این گروه‌ها را در شناسایی آنچه که نفع عمومی را از امور خصوصی متمایز می‌سازد، یاری رسانند.

سیاستمداران و سایر گروه‌ها - و حتی خود روزنامه‌نگاران - را در برداشته باشد. شواهدی در دست است حاکی از این که مبهم یا نامشخص کردن تقسیم‌بندی کارشناس/ عامی ممکن است بحث و مناظره عمومی/ خصوصی را برجسته ساخته و انگاره عمومی را گسترش بخشد. به گفته پاترسون (۱۹۹۳)، میهمانان عادی برنامه‌های تلفنی رایو در مقایسه با روزنامه‌نگاران متعارف که به پیروی از استراتژی پای‌بند بودند، پرسش‌های مسأله‌سازتری برای بیل کلیتون - نامزد انتخابات ریاست‌جمهوری وقت - طرح می‌کردند.

رسیدن به مشارکت شهروندان سرانجام، چنانچه روزنامه‌نگاران بخواهند شهروندان را به گونه‌ای فعالانه‌تر و معنی‌دارتر، در فرایندهای دموکراتیک مشارکت دهند، میزان این مشارکت چقدر باید باشد و چرا؟ فریزر با این استدلال هابرماس چالش می‌کند که شهروندان باید در شکل‌دهی افکار عمومی مشارکت داشته باشند ولی در تصمیم‌گیری سیاسی نه. با اجتناب از تمایزات آشکار بین سیاست «ضعیف» و «قوی»، فریزر پیشنهاد می‌کند که تحقیق شود که کدام یک از آرایه‌های نهادین به بهترین وجه مسئولیت‌پذیری نهادهای تصمیم‌گیری دموکراتیک را در برابر توده‌های ضعیف خود تضمین می‌کنند. برخی موقعیت‌ها

کارشناسی، فعالان حقوق مدنی، سیاستمداران، کارشناسان دانشگاهی، اعضای گروه‌های فشار، کارکنان سازمان‌های غیردولتی، و امثال آنها، می‌توانند در حل و فصل اختلافاتی مؤثر افتند که عمل و اندیشه ژورنالیستی متعارف را خدشه‌دار می‌سازند. منتقدان روزنامه‌نگاری عمومی تلاش‌های مربوط به مشارکت دادن شهروندان در تنظیم دستورکار خبری را تشفی‌بخشی ناشیانه دانسته و آن را نادیده انگاشته‌اند. با وجود این، این کار را می‌توان به منزله در نظر گرفتن خوانندگان به عنوان الگوهایی برای مشکل‌گشایی، تلقی کرد. کری (Carey ۱۹۹۹) خاطرنشان می‌سازد که برخورد با خوانندگان صرفاً به عنوان ظروفی برای اطلاعات، روزنامه‌نگاری را بی‌بنیان می‌سازد. یعنی، به جای ایجاد یک مرز ساختگی میان شهروندان عادی و بازیگران سیاسی، بیکن جورنال می‌توانست به ساکنان محلی امکان دهد که فعالانه با سایر بازیگران به بحث و مناظره بپردازند. به جای قرار گرفتن به عنوان منابع «شکوه و شکایت» و صرفاً داشتن توانایی طرح مسائل، ساکنان محلی می‌توانستند اجازه یابند که مستقیماً سؤالاتی از کارشناسان بپرسند و راه‌حل‌ها و پیشنهادهایی به آنان ارائه دهند. به جای آن که توده را منحصراً متشکل از «شهروندان معمولی» بدانیم می‌توانیم بگوییم که یک توده کلان ممکن است

اجتماعی کلان بدان پرداخته شده است، با چالش سیاسی روبرو می‌شود. به همین ترتیب، گلاس (۱۹۹۹) ابراز نگرانی می‌کند که تشکیل جامعه ممکن است فقط رویای اصلاحات را با خود بیاورد یا، بدتر از آن، این که روزنامه‌نگاری عمومی ممکن است به صورت تکنیکی از پذیرش یا مشروعیتی در آید که احساس نادرستی از درگیری مبتنی بر مشارکت بدون چالش کردن گروه‌های نخبه، به وجود می‌آورد.

منتقدان دیگر (رجوع شود به شودسون، Schudson، ۱۹۹۹) بیم آن دارند که مبادا تأکید روزنامه‌نگاری عمومی بر مداخله داوطلبانه جامعه شکاکیت عمومی نسبت

داوطلبانه جامعه قابل حل و فصل است، روزنامه‌نگاران باید فرصت‌هایی در اختیار شهروندان قرار دهند تا از طریق فراهم ساختن فضایی برای رایزنی شهروندان و انتشار تقاضاهای آنان برای منابع، راه‌حل‌های ملموسی طرح و اجرا کنند. در مقابل، هنگامی که مداخله‌های گسترده‌تر و روشمندتری مورد نیاز است، روزنامه‌نگاران باید شهروندان را به اعمال نفوذ در نهادها و بازیگران سیاسی مربوطه، ترغیب کنند تا مستقیماً با بازیگران سیاسی سخن بگویند. شاید منطبق با تاریخ روزنامه‌نگاری محلی، این روزنامه‌های محلی هستند که غالباً از روزنامه‌نگاری عمومی استقبال می‌کنند. با

**■ فریزر انگاره‌های ماس درباره حریم خصوصی را از این لحاظ مورد انتقاد قرار می‌دهد که از نظر ایدئولوژیکی، حد و مرزهای قلمرو عمومی را به گونه‌ای که به زیان گروه‌های اجتماعی تابع تمام می‌شود، حذف می‌کند.**

به دولت و سیاست، یعنی همان شکاکیتی را که روزنامه‌نگاری عمومی امید کاهش، اگر نه از بین بردن آن را داشت، افزایش دهد. ایگرس (۱۹۹۸ Jagers) می‌گوید: «تشویق توده مردم به مشارکت در مباحثه عمومی در بافتی که در آن امید چندانی به این وجود ندارد که این گفت‌وگو تأثیرگذار باشد، خطر عمیق ساختن شکاکیت و نارضایتی عمومی را پدید آورد. روزنامه‌نگاران بدون خدمت به گروه‌های نخبه و یا افزایش شکاکیت توده مردم نسبت به دولت و سیاست، چطور می‌توانند مشارکت شهروندان را متصور شوند؟ (فریزر ۱۹۹۰) یک پاسخ حساس به متن می‌دهد. و آن این که، برای مسائلی (یا جنبه‌هایی از مسائل) که از طریق مشارکت

وجود این، به طوری که حتی دیویی Dewey عنوان ساخت مسائل سیاسی عمده ممکن است آمیزه غریبی از محلی، ملی و جهانی باشند (پیتز، ۱۹۹۹). برخی مسائل مستمر جامعه ممکن است مستلزم راه‌حل‌هایی در سطح ملی یا بین‌المللی باشند.

بدین ترتیب، کانون توجه از این که شهروندان چگونه می‌توانند به مسائل خاص پردازند به آنچه که باید برای حل آن مسائل انجام گیرد، معطوف می‌شود. در اینجا، پیامدهای فراگیر و مجادله‌انگیز نقد فریزر (۱۹۹۰) از نظریه و عمل روزنامه‌نگاری عمومی آشکار می‌شود و می‌رساند که مسأله رسش مناسب مداخله شهروندان ذاتاً با مسأله رسش مناسب

مداخله ژورنالیستی ارتباط دارد. زیرا اگر روزنامه‌نگاری در واقع یک نهاد اجتماعی قابل اهمیت است، مسئولیت اتخاذ تدابیر مناسب برای مسائل خاص تحت تحقیق را مورد تأیید قرار می‌دهد. پس، عمومیت روزنامه‌نگاری از فراهم ساختن فرصت‌هایی برای مشارکت شهروندان در رایزنی شهروند به روزنامه‌نگاری فعال در زمینه نفع عمومی، گسترش می‌یابد.

تاکنون، مسأله رسش مناسب مداخله ژورنالیستی این سؤال را مطرح می‌سازد که آیا روزنامه‌نگاران باید فقط در فرایندها، یا همچنین در نتیجه رایزنی شهروند دخالت کنند یا این که روزنامه‌نگاران باید خویشان را صرفاً به منزله آسان سازندگان شیوه‌های دموکراتیک یا همچنین اهداف دموکراتیک تلقی کنند (رجوع شود به گلاس ۱۹۹۹، گلاس و کرافت ۱۹۹۸). چاریتی (۱۹۹۵)، مریت (۱۹۹۸)، و روزن (۱۹۹۶) اظهار می‌دارند که نگرانی عملی روزنامه‌نگاران باید این باشد که ببینند آیا این نتایج از فرایندهای رایزنانه حاصل شده است یا خیر. در مقابل، گلاس (۱۹۹۹) و شودسون (۱۹۹۹) خواستار آن هستند که روزنامه‌نگاران هم به فرایندها و هم به نتایج پردازند. اما این تمایز فرایندها/ نتایج، مسأله مداخله ژورنالیستی را بیش از حد موشکافانه کرده است. یک مفهوم نقد فریزر این است که به گفته «مریت»، بازی کردن در نقش «داور» برای روزنامه‌نگاران کفایت می‌کند. این نقش، ضوابط و مقررات رایزنی برای مباحثه را ممنوع می‌کند و روزنامه‌نگاران را از لحاظ خارجی به سوی فرایندی دموکراتیک می‌کشاند. مشخص کردن دقیق این که روزنامه‌نگاران چه موقع در طرفدارای از راه‌حل‌های خاص، زیاده‌روی کرده‌اند، دشوار است و به‌طور قطع روزنامه‌نگاران نباید رایزنی شهروند را مسأله‌ای لاینحل بدانند. روزنامه‌نگاران باید فرصت‌هایی در اختیار شهروندان قرار



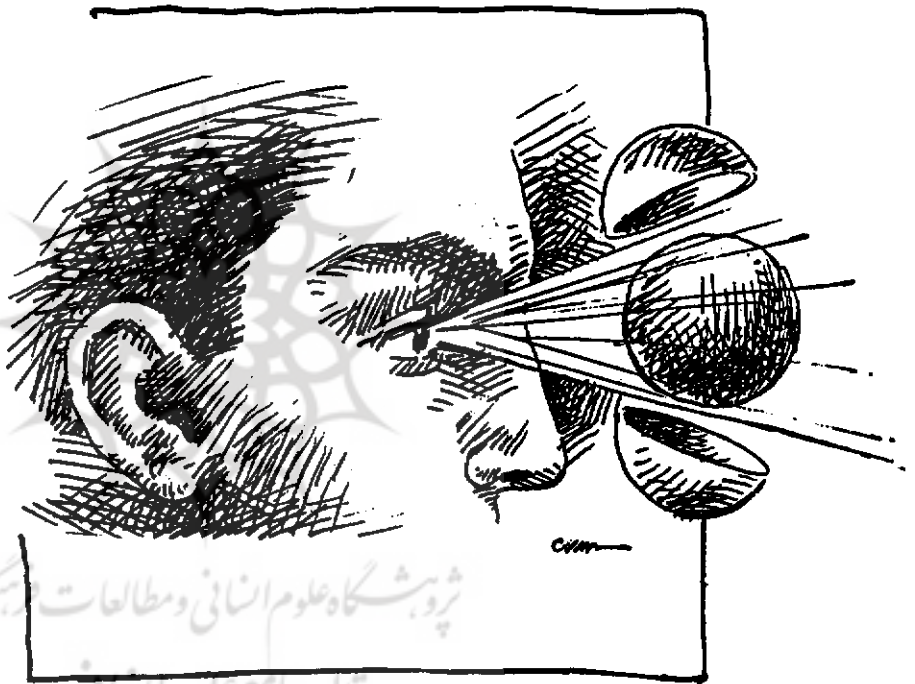
دهند تا درباره تدابیر اندیشیده شده توسط نهادهای مختلف (از جمله خود روزنامه‌نگاران) به بحث و مناظره پردازند و جایگزین‌هایی ارائه دهند و درباره این که آیا راه‌حل‌ها در سطح ملی یا حتی بین‌المللی ممکن است در مقایسه با مشارکت‌های جامعه - پایه، مناسب‌تر باشد، اظهار نظر کنند.

باز هم، مفاهیم ژورنالیستی نقد فریزر (۱۹۹۰) در *بیکن جورنال* نشان داده شده

■ به گفته گلاسر و کرافت (۱۹۹۸)، هدف اولیه روزنامه‌نگاری عمومی نه تضمین این که همه مردم به اظهار نظر پردازند بلکه تضمین این است که هر آنچه که ارزش گفته شدن دارد، گفته شود.

گرد هم آمده و مسأله نژادپرستی را مورد بحث قرار دهند. ولی مسأله این نبود که میان دانش‌آموزان سیاه و سفید احترام و تفاهم متقابلی وجود ندارد بلکه مسأله فقدان فرصت‌های آموزشی بود. به جای پرداختن به این قبیل تلاش‌های خوشحال‌کننده که در بهترین وضعیت احتمالاً فقط تا حدودی به عوارض نابرابری‌های آموزش می‌پردازند،<sup>۱۹</sup> بیکن *جورنال* می‌توانست به طرز کارآمدی مباحثه بین اهالی محل و سیاست‌سازان را آسان کند. چنانچه نظام تأمین مالی مدارس دولتی مسئول نابرابری‌های آموزش بود، پس بیکن *جورنال* باید تحقیق می‌کرد که ببیند برای تصحیح مسأله مالیات بر دارایی چه می‌توان کرد. آیا ارائه انگیزه‌های مالی که سیاهان را به محله‌های سفیدپوست‌نشین کوچ دهد، مؤثر خواهد افتاد؟ آیا می‌توان وجوه مالیاتی نسبتاً بیشتری به محله‌های عمدتاً سیاه‌نشین تخصیص داد؟

بیکن *جورنال* می‌توانست مباحثه بین اهالی سیاه و سفید محل پیرامون مسائل واقعی موجود و اقدامات مورد نیاز برای حل این مسائل را به جریان اندازد. بنابراین اگر معلوم شود که اهالی محل تمایلی به این اقدامات و یا توان انجام آن را ندارند، بیکن *جورنال* می‌توانست پیرامون محاسن و معایب جایگزین‌های مختلف به تحقیق پردازد و قویاً نهادها و بازیگران سیاسی را به پیگیری آنها وادار سازد. به



آموزشی را، دست‌کم تا حدودی، به تفکیک نژادی نسبت داده‌اند. براساس آمارها و اظهارات کارشناسان بیکن *جورنال*، تفکیک فزاینده محله‌ها از لحاظ نژادی، پایگاه مالیاتی مورد نیاز برای تأمین مالی مدارس دولتی را از بین می‌برد. با وجود این، به جای جانبداری از تدابیر و اقدامات سازمند در راستای بهبود این مسائل، مبارزه بعدی بیکن *جورنال* با عنوان «پروژه گردهم‌آیی» صرفاً موجب شد که دانش‌آموزان سیاه و سفید محلی،

یکی از مسأله‌آفرین‌ترین جنبه‌های مبارزه این روزنامه ناسازگاری و ناهماهنگی بین تحقیقات بیکن *جورنال* پیرامون نژادپرستی و نابرابری نژادی و تلاش‌های آن برای مشارکت دادن ساکنان محلی در حل مسأله است. به عنوان مثال، گزارش این روزنامه درباره این که چرا دانش‌آموزان سفید مدارس دولتی اکرون از لحاظ پیشرفت تحصیلی، معمولاً از هم‌تاهای سیاه خود جلو می‌افتند را در نظر بگیرید. کارشناسان بسیاری نابرابری‌های

عمومی ایده‌های بسیار خوبی در مورد چگونگی بهبود روزنامه‌نگاری ارائه می‌دهند، نبود یک فلسفه عمومی منسجم، آنان را از دفاع از این اندیشه‌ها ناتوان می‌سازد.

یک علت احتمالی بی‌میلی طرفداران روزنامه‌نگاری عمومی از پدید آوردن یک فلسفه عمومی منسجم ممکن است علاقه آنان به شیوه‌های تحلیلی به کار گرفته شده‌ای باشد که پیدایش تکنیک‌های ساده‌تر را سبب می‌شود. روزنامه‌نگاری عمومی عمدتاً از این نظر تبیین شده است که چطور در عمل و یا به طور نادرتر، در نظام‌های اعتقادی دست‌اندرکاران آن تجلی می‌یابد (رجوع شود به «بیر» Bare، ۱۹۹۸). این رویکرد توصیفی در جریان سال‌های اولیه، ضروری می‌نمود و آن هنگامی بود که طرفداران آن به خاطر این که حتی به‌طور آزمایشی روزنامه‌نگاری عمومی را از روزنامه‌نگاری متعارف متمایز ساختند، مورد استفاده قرار گرفتند. به علاوه، دقیقاً بدان جهت که روزنامه‌نگاری عمومی در واکنش به کاستی‌های درک شده در کارکردهای ژورنالیستی متعارف پدیدار شد، طرفداران آن در ارائه آرمان‌های رادیکال‌تر، تردید داشتند.

دادن این اجازه که نظریه از عمل پیروی کند، نه بالعکس نیز انتقاد و بهبود کار روزنامه‌نگاری عمومی را دشوار می‌سازد. ارزیابی مانایی دموکراتیک کارکرد روزنامه‌نگاری عمومی و تصریح آنچه که می‌شد به صورتی متفاوت و بهتر انجام گیرد، مستلزم استانداردهای هنجاری یعنی چیزی برای سنجش عملکرد واقعی به کمک آن، است. بنابراین اگر روزنامه‌نگاری عمومی قرار باشد به عنوان یک عمل و نظریه ژورنالیستی کاملاً پیشرفته پدیدار شود، طرفداران روزنامه‌نگاری عمومی باید نقطه عزیمت خویش را در شناخت عمومیت، حیات عمومی، سیاست و شهروندی داشته

■ **برخورد با خوانندگان صرفاً به عنوان ظروفي**  
برای اطلاعات، روزنامه‌نگاری را بی‌بنیان می‌سازد. یعنی، به جای ایجاد یک مرز ساختگی میان شهروندان عادی و بازیگران سیاسی، مجله بیکن جورنال می‌توانست به ساکنان محلی امکان دهد که فعالانه با سایر بازیگران به بحث و مناظره بپردازند. به جای قرار گرفتن به عنوان منابع «شکوه و شکایت» و صرفاً داشتن توانایی طرح مسائل، ساکنان محلی می‌توانستند اجازه یابند که مستقیماً سؤالاتی از کارشناسان بپرسند و راه‌حل‌ها و پیشنهادهایی به آنان ارائه دهند.

■ **به جای آن که توده را منحصراً متشکل از «شهروندان معمولی» بدانیم می‌توانیم بگوییم که یک توده کلان ممکن است سیاستمداران و سایر گروه‌ها - و حتی خود روزنامه‌نگاران - را در برداشته باشد.**

مسائل مرتبط با نژاد را برمی‌انگیخت نه این که صرفاً اهالی محل را در تلاش‌های مربوط به توصیف تجلیات سطحی آن مسائل مشارکت دهد.

نتیجه

از سال ۱۹۸۸، که نشریه *لجر اینکویِرر* Ledger Inquirer کلمبوس، جرجیا، نخستین ابتکار روزنامه‌نگاری عمومی را آغاز کرد (روزن، ۱۹۹۱)، بیش از ۳۰۰ مبارزه روزنامه‌نگاری عمومی در سرتاسر ایالات متحده امریکا صورت گرفته است (اوستین ۱۹۹۷). شمار این تلاش‌ها رو به افزایش است.<sup>۲۰</sup> با وجود این، برخلاف نفوذ رو به گسترش روزنامه‌نگاری عمومی بر رسانه‌های خبری، طرفداران روزنامه‌نگاری عمومی نتوانسته‌اند به روشنی مشخص سازند که روزنامه‌نگاری عمومی چطور عمومی است. در نتیجه، در حالی که طرفداران روزنامه‌نگاری

علاوه بیکن جورنال می‌توانست بازیگران سیاسی یا کاندیداهایی را که از این نظر نشریه از ماناترین شیوه‌های اقدام جانب‌داری می‌کردند، مورد تأیید قرار دهد. و سرانجام، بیکن جورنال می‌توانست با خود اقدامات و تدابیر موفقیت، به چالش بپردازد. آیا امتیازات کنکور یا میانگین‌های دوره تحصیلی، بهترین راه برای ارزیابی عملکرد دانش‌آموزان و مقایسه آنها با هم است؟

این اظهارات نمی‌رساند که نشریه بیکن جورنال می‌باید نابرابری‌های آموزشی نژادگرایانه را به هزینه عدم توجه به سایر مسائل عمده، پوشش خبری می‌داد، یا این که بیکن جورنال می‌باید کاندیدها و بازیگران سیاسی را صرفاً بر مبنای دیدگاه‌هایشان درباره این مسائل، رد یا قبول می‌کرد. بلکه برعکس، از اظهارات مزبور چنین برداشت می‌شود که بیکن جورنال باید انجام رایزنی‌های جدی، پایدار، و فراگیر در سطح جامعه درباره

باشند. کارکرد روزنامه‌نگاری عمومی نیازمند یک فلسفه عمومی هدایتگر منسجم است.

نقد چهار فریزر (۱۹۹۰) از نظریه قلمرو عمومی هابرماس (۱۹۸۹)، فلسفه عمومی دموکراتیک مانایی برای روزنامه‌نگاران فعال در جوامع مشهور به نابرابری اجتماعی گسترده، ارائه می‌دهد. این انتقاد می‌رساند که روزنامه‌نگاران باید از طریق ایجاد موقعیت‌های اجتماعی ویژه‌ای که به وسیله آن شهروندان بتوانند برخی مسائل موجود را در کانون رایزنی شهروند قرار دهند، آنان را در خصوص تبیین نابرابری‌های اجتماعی و حل و فصل آن یاری رسانند. به علاوه، رایزنی کارآمد شهروند هنگامی رشد می‌یابد که روزنامه‌نگاران یک قلمرو عمومی مرکب از حوزه‌های گفتگمانی چندگانه را به وجود آورند. گروه‌های اجتماعی تابع باید بتوانند که درباره منافع خاص خویش تا حدی معادل آنچه که گروه‌های اجتماعی مسلط از آن برخوردارند، رایزنی کنند. همچنین آنها باید با دوگانگی خصوصی/عمومی چالش داشته باشند. سرانجام این که، الگوی فریزر از عمومیت دال بر آن است که رسش مشارکت شهروندی در فرایندهای دموکراتیک باید وابسته به مسائل خاص مورد بحث و تدابیر و اقدامات مورد نیاز برای حل و فصل آن مسائل باشد. با توجه به تعریف گسترده‌تری که پیش از این از منفعت

عمومی ارائه شد، و اذعان به این که روزنامه‌نگاری به ناچار شامل فعالیت‌هایی فراتر از انتقال خبر است، ما از روزنامه‌نگاران می‌خواهیم تا به گونه‌ای عمل کنند که منافع گروه‌های اجتماعی تابع، مطرح و مسموع باشد. در برخی مواقع، این کار شاید روزنامه‌نگاران را ملزم سازد که رهنمودها، کاندیداها، و یا برنامه‌های خاصی ارائه دهند. به گفته روزن (۱۹۹۶)، به جای فاصله گرفتن از

به نقاط برجسته تلاقی بین توده‌های مختلف نیازمندیم. گیلتین (Giltin، ۱۹۹۸). شاید راست گفته باشد که تکثیر و ازدیاد توده‌های چندگانه با ایجاد یک توده، «یک برخورد دموکراتیک فعال شهروندانی که اختلافات اجتماعی و ایدئولوژیکی خویش را کنار می‌گذارند تا یک برنامه کار مشترک تهیه کرده و رویکردهای رقیب را مورد بحث قرار دهند، تسکین می‌یابد». از سوی دیگر، رسانه‌های خاص‌گرا همواره

- روزنامه‌نگاران باید شهروندان را به اعمال نفوذ در نهادها و بازیگران سیاسی مربوطه، ترغیب کنند تا مستقیماً با بازیگران سیاسی سخن بگویند.
- برخلاف نفوذ رو به گسترش روزنامه‌نگاری عمومی بر رسانه‌های خبری، طرفداران روزنامه‌نگاری عمومی نتوانسته‌اند به روشنی مشخص سازند که روزنامه‌نگاری عمومی به چه صورت عمومی است.

ایزار انشعاب نیستند (دایان ۱۹۹۸). دایان خاطر نشان می‌سازد که حتی با وجود بلندپروازی‌های پراکنده، قلمروهای عمومی خرد نمی‌توانند به دور از دسترس قلمروهای عمومی باقی بمانند. روزنامه‌نگاری عمومی یک آرمان است، اما آرمان حیات عمومی‌ای که احتمالاً فی‌نفسه هدف غایی بوده و یک آرمان ضدواقعی است. در واقع، این بحث کلی فرض را بر این قرار می‌دهد که صرف‌نظر از تقابص و کاستی‌های روزنامه‌نگاری عمومی، طرفداران آن در یک حداقل صمیمی و مصمم هستند و قصد آن ندارند که از طریق انتشار سخنان خوب و خبرهای خوش، جلب منفعت بکنند.<sup>۲۱</sup> اگر فریزر (۱۹۹۰) چیزی به ما می‌آموزد، این است که مسائل اجتماعی دشوار می‌باشند. نژادپرستی، استثمار کارگران، و سکس‌گرایی از جمله ترازوی‌های کاملاً پیچیده هستند. لزومی ندارد که انسان شکاک باشد تا خواستار

کلیه آرمان‌ها، صرف‌نظر از میزان مدنی بودن یا معقول بودن آنها، روزنامه‌نگاران باید گهگاه از گروه‌های اجتماعی و انگیزه‌های در حاشیه قرار گرفته جانبداری کنند. از طریق توسعه یک قلمرو عمومی مرکب از حوزه‌های گفتگمانی چندگانه، با مشارکت بالقوه برابر برای گروه‌های اجتماعی تابع و مسلط، روزنامه‌نگاری عمومی نیازمند تقویت حیات اجتماعی خواهد بود. به منظور اجتناب از تجزیه جوامع به «گتو»های گفتگمانی، ما اذعان می‌داریم که

- فریزر با این استدلال هابرماس چالش می‌کند که شهروندان باید در شکل‌دهی افکار عمومی مشارکت داشته باشند ولی در تصمیم‌گیری سیاسی نه.
- روزنامه‌نگاران باید فرصت‌هایی در اختیار شهروندان قرار دهند تا از طریق فراهم ساختن فضایی برای رایزنی شهروندان و انتشار تقاضاهای آنان، راه‌حل‌های ملموسی طرح و اجرا کنند.

the same story, each written from the perspective of certain key public (parents of public school children, teachers, students and recent graduates and local residents without children in public schools). Eschewing the conventional story balancing pro and con, the editor merely prefaced each version with a note explaining from whose perspective the story was written (see Rosen, 1999: 118-27).

15. For a discussion of the journalistic relevance of standpoint epistemology, see Durham (1998).

16. Ironically, although the *Beacon Journal* said it deliberately selected the focus group participants to represent a 'diverse' cross-sample of local residents, the vast majority of those quoted (judging from their job descriptions and first names) were middle-class men.

17. Fraser's (1990) strong/weak distinction parallels Barber's (1984) distinction between 'strong' and 'weak' forms of democracy. According to Barber (1984:151), strong democracy involves self-government, rather than representative government, in the name of citizens. Citizens of strong democracies govern "Not necessarily at every level and in every instance, but frequently enough and in particular when basic policies are being decided and when significant power is being deployed". As a result, Barber concludes, 'self-government is carried on through institution designed to facilitate on-going civic participation in agenda-setting, deliberation, legislation and policy implementation' (p.151).

18. Charity (1995:144-6) says, 'public journalism' has a golden rule - an ethical line - every bit as sharp as mainstream journalism's rule and just as easy to elaborate into a codebook of professional conduct: journalists should

advocate democracy without advocating particular solution'. Merritt (1998: 97) emphasizes that journalists must exhibit no partisan interest in the specific outcome (of citizen deliberation) other than that it is arrived at under the democratic process. Rosen's (1996:13-15) sense of 'proactive neutrality' is that journalists may occasionally intervene in the service of broad public values, but without prescribing a particular solution or party or taking over the process. Glasser (1999) criticizes this procedural view for ignoring the predicament journalists confront when communities act intolerantly, such as when the community consensus calls for a book burning. Journalists who adopt a poorly procedural stance, Glasser concludes, may be forced into the paradoxical situation of having to separate their editorial agenda from their news agenda by condemning on one page the very activity or outcome they facilitated and now describe on another page, (p.9). Schudson (1999: 131) agrees that proceduralists cannot specify how journalists should act in the face of colliding or illiberal community values: Is segregation okay when it has been traditional for generations? Or are anti-sodomy laws acceptable when they express dominant community values?

19. Surprisingly, while most scholarly observers have ignored this aspect of the Coming Together Project', no less than President Clinton raised similar concerns during his town-hall meeting (his first) in Akron. Clinton (199: 1959) asked how the Beacon Journal project was changing people's lives: How does it result in less discrimination in the workplace or in the school, or people helping each other to succeed in school or work?

خودسری و استقامت باشد. خوشنما کردن، تقویت جامعه، و شونیسیم ملی می‌تواند شکاکیت و عدم مشارکت را به گونه‌ای نامطلوب و توأم با سوءظن افزایش بخشد. این امر، یک دولت بهتر را روی کار نمی‌آورد و یا رأی‌گیری را گسترش نمی‌دهد. ولی این تعبیر پردردسرترا از یک رویکرد «عمومی» به روزنامه‌نگاری ممکن است راهی برای فراهم ساختن یک قلمرو عمومی گسترده‌تر باشد که در آن منافع و خواسته‌های ناسازگار را می‌توان به مباحثه گذاشت. از طریق یک کاسه کردن «روزنامه‌نگاری توده‌ها»، این انگاره «روزنامه‌نگاری عمومی مناسب» ممکن است زمینه را برای یک دموکراسی نیرومند و پرهیجان آماده سازد. □

پی‌نویس‌ها:

Can you give me any examples about what it's done other than make people feel good for an hour or so on Sunday or some other church event?

20. Public journalism recently moved beyond project-based initiatives by small and medium-sized newspapers. More than 60 percent of daily newspapers of all sizes are currently incorporating some public journalism practices (Arant and Meyer, 1998). Some of public journalism's historically most vocal critics, such as *The New York Times* and *The Washington Post*, are also experimenting with public journalism, notably in their election coverage (Cunningham, 1999; see also Schaeffer, 2000).

21. This assumption differs from, but is not in opposition to, Glasser and Craft's (1998) criticism that public journalism scholars lack sensitivity to fundamental problems of profit and corporate colonization of journalism.



1. Public Journalism scholars rely heavily on political philosophers, notably John Dewey, Hannah Arendt, and Juergen Habermas, whom Lambeth (1998:21) correctly calls public journalism's "philosophical parton saint" another attempt to generate public journalism practice from theory is Lambeth's own use of Charles Anderson's (1989) theory of the public sphere for public journalism has been noted by Compton (2000) Glasser (1999), and Glasser and Craft (1996, 1997, 1998).

2. Ironically, although the public Journalism movement is primarily an American idea and may seem merely sentimental, if not implausible, outside the United states, an anonymous reviewer correctly notes that some of the practices we suggest are already routine in Western Europe.

3. McGerr (1986) is one of those scholars who instead traces Americans' disinterest in political processes to late 19th century reforms to rationalize and professionalize politics. Newspaper editors may have supported this attempt to sanitize politics and may have undertaken parallel efforts to redefine journalism as in this view, are not directly to blame for citizen's political apathy.

4. For different scholarly takes on the relative importance of stimulating 'reflection' and 'conversation' among citizens, see Chaffee and McDevitt (1999), Glasser and Craft (1998), Hass (1999,2000), Peters (1999), and Schroll (1999).

5. The *Akron Beacon Journal*, With a daily circulation of 14,000 won the 1994 Pulitzer Prize for public-service journalism for its 1993, "A Question of Color" campaign. Several scholars have discussed the campaign (see Charity, 1995; Hass,

1999,2000; Merritt, 1998; Rosen, 1999b; Waddell, 1997). The five 'Question of color' installments appeared 28 February-2 March, 2 May,- 4 May, 22 August-24 August, 31 October-2 November, 26 December-29 December.

6. Studying two town meetings, Mendelberg and Oleske (2000) saw little evidence for the ideals of deliberation. They found that deliberation at a white/ segregated meeting maintained consensus among whites, who merely encoded their agenda in properly civic-sounding rhetoric. The integrated meeting's audience interpreted as racist the rhetoric that appeared universal to whites.

7. Schudson (1999:127) mocks public journalism's equation of 'community' with geographical territory, specifically the 'neighborhood', arguing that in the public journalism literature, 'community seems only to conjure up local, territory-based, grass-roots organization.

8. As Glasser and Craft (1998) and Herbst (1994) note, conventional opinion polling confuses the 'opinions of individuals' (including expressions of mere preference and prejudice) with the 'opinions of publics' which would be Fraser's (1990) goal. Polling individuals, even many individuals, distorts opinion and suppresses critical thinking.

9. In 1999, Bob Dyer, now a columnist, argued in print with a fellow black columnist over the word 'niggardly', creating a furor that again polarized the *Beacon Journal* (Canedy, 2000).

10. Glasser and Craft (1998:209) likewise criticize public journalism scholars not making clear whether

journalists are being urged to support a republican common dialogue or a diversity of groups, each with its own concerns and dialogue.

11. Calhoun (1995), Garnham (1992), Hallin (1994), and Spraks (2000) urge journalists to help create a single, unifying public Sphere. Keane (1995), Robbins (1993), Schlesinger (1999), and Verstraeten (1996) prefer a public sphere composed of multiple discursive domains within a restructured news media system.

12. Sexual minorities, who continue to be openly victimized and unfairly stereotyped, do not even benefit from educational, religious, and governmental supports provided to some racial and ethnic minorities.

13. Public journalism's emphasis on 'average citizens' has been challenged. Levine (1998:25), for example, worries that emphasizing 'folks in the middle may cause [public journalism] to exclude or denigrate people at the political or cultural margins. These people may be too outnumbered and disrespected, or their views may be too radical to be discussed calmly in a citizen's panel'. Levine warns that 'if public journalism becomes the dominant philosophy, people who actually were implacable enemies might find their views ignored, in favor of citizens who happen to be politically moderate enough that can deliberate together' (p.25).

14. This idea will horrify conventional journalists, although editors have long understood that a good way of attracting, for example, women or teenage readers is to hire female or teenaged columnists. But, in covering a 1996 vote on a proposal increase in property taxes for local public schools, the *Colorado Springs Gazette* published several versions of